

چند مدت استغنی مانده بعد زمانی چند باز نو گشته صاحب کلان مرشد آباد بود
 و اجلس در رسید و در مقام پستی متصل شاه آباد در میان عظیم آباد و مرشد آباد

مرد و همان جا مدفون شد

* ذکر رفتن لارده کایف باله آباد نزد وزیر و بادشاه و یافتن

سند دیوانی صوبه تلمه بنام کپنی انگریز و بد رفتن تحصیل زر

هر سه صوبه از دست هندیان و اختصاص حکومت بانگابیان *

لارده کایف بعد ورود بکلیت اطلاع بر امور ضروریه برای تحصیل مقاصد یکمیش نهاد

خاطر داشت نهفت باله آباد نمود شجاع الدوله نیز حسب الاشعار لارده

و نزل کرنک و بنابر التماس شتاب رای از فیض آباد مرکز دولت

خود مقاصد اله آباد گردید لارده موصوف انگام ورود عظیم آباد بامیر محمد کاظم خان و

دو بیچ نراین و شتاب رای ملاقات نموده قدر و منزلت و فهم و فراست

هر یکی را بمیزان شعور سنجیده شتاب رای را برای همراهی خود برگزید و

بیر محمد کاظم خان را ساده لوح دیده لائق سرانجام معاملات صوبه ندانت و

دو بیچ نراین نیز با وجود احسانهای نان مرقوم و برادرش میر محمد جعفر خان نمکمرانی را

کار فرما گشته بی قدری او در امور دنیا ظاهر نموده خوانان نیابت صوبه عظیم آباد

بنام خود بالانفراد گردید لکن لارده درین سفر عزل و نصب مناسب ندید

و شتاب رای را همراه گرفته و آن پیشتر گردید چون باله آباد رسید بعد

حصول کورنش بادشاه و ملاقات وزیر و تعمیل ضیافتها و پیشکش و تحائف

از طرفین مقصد یکم داشت ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانی هر سه صوبه

بنام کپنی از وزیر و بادشاه در خواست چون بادشاه و وزیر مغلوب این
جماعه هم به جرئت و جلادت و هم بفهم و فراست بودند چار و ناچار قبول نموده
بر وفق خواهش او فرمان دادند دیوانی صوبه ثلثه بنام کپنی نوشته عنایت
فرمودند و بست و چهار لکهر روپیه مالکنداری هر سه صوبه مقرر گشته دست آویز
قبولیت بهر کپنی داخل دفتر پادشاهی گردید لار داند کور کامیاب مقاصد
بدار الحکومت خود کلانته معاددت نمود و کرنیل اسمت را بسرداری
فوج انگلسی در اله آباد بخدمت بادشاه گذاشت لار داند روح بعظیم آباد رسیده
میر کاظم خان را از نیابت صوبه داری عظیم آباد معزول و دیرج نراین را بجایش
منصوب نموده برای خان مرقوم لکهر روپیه بالیان مقرر ساخت او در را حمل
که مولد و موطنش بود سکونت ورزیده چون نیت خوشی داشت درین
عصر پر آشوب بکمال آرام و احتشام زندگانی نمود و دیرج نراین بیاداش
و غایب با آن بیچاره نمود چند روز خفته ها کشیده معزول گردید و در حسرت
آن جان خود در باخت چنانچه در مقامش مفصل و مبین خواهد شد القمه
لار داند مرقوم چند روز در عظیم آباد بوده روانه کلانته شد چون بکلانته رسید بانصرام
همام پرداخته ستر سس را صاحب کالان جهانگیر نکر و شش یک انتظام
معاملات مالی و ملکی آنجا با جسارت خان گردانید و برودان را از مشارکت هندیان
بر آورده بدست دوسه کس از رؤسای معتد انگلیس سپرد و ملک
پور نیزه را مع ضامنش بدستور درید تصرف روح الدین حسین خان سپهدار
چنگ داشت و مالکنداری آن که زیاده از پنج شش لکهر روپیه بود چنانکه در عهد

پیشین یکجهری نظامت شکالہ داخل می شد همان طور مقرر ماند و جاگیر است
 و التعداد املاک مردم چنانکه از عهد مهابت جنگ و اتباع او و ا گذاشته
 بود اصحاب انگلیس هم فتوت را کار فرما گشته بهمان روش و ا گذاشته
 متعرض احدی ازین مردم نکر دیدند و چنان مقرر داشتند که هر قطعه مکانی و زمین
 بدست هر که هست برای او و بعدش برای اولاد او مقرر باشد و این از جمله
 افضال ایزد سبحان و احسان انگلیس است و الا احدی از عظاماء و شرفای این دیار
 یکروز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگانی نمی توانست نمود و نیز تغییر
 و تبدیلی که از تلون بادشاه و متصدیان خیانت پیشمظنون بل متیقن
 بود موقوف ماند

* ذکر انتقال نجم الدوله ازین جهان و جلوس سیف الدوله

برادرش بر سر نظامت هر سه صوبه بمشیت ایزد سبحان *

زمانیکه لارده کلیم بار اده آله آباد بر شد آباد رسیده و از آنجا کوچیده در صادق باغ نزول
 نمود و نجم الدوله و مظفر جنگ برای شایعت و استرخاص تا باغ مذکور رسیدند
 و مرض گشته چون بخانه خود آمدند و لارده آله پیشتر گشت نجم الدوله را
 بعد ورود در خانه هیضه محتبسم عارض گشته بتاریخ بست و دویم ذی قعدة
 سنه ۱۱۷۹ یک هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری ازین عالم فانی بعالم جاودانی انتقال نمود
 و برادر خور داد سیف الدوله بر سر ایالت جلوس فرمود سیف الدوله
 حسن خلق و رافت بر خلق بسیار داشت در چند روزه حکومت و حیات

مستعجب نیک نام زیست اگر چه مقتدر نبود اما تا هر جا دست قدرتش
می رسید در نیکویی و ترحم قصور نمیکرد

* ذکر عروج شتاب رای بکار نیابت نظامت عظیم آباد

و دولتک کردیدن دهرج نراین بمقتضای حماقت و عناد *

هنگام معاددت لارڈ کلیمف از آله آباد راجه شتاب رای مامور به راهی کشت
و او بنا بر بعض جهات چند روز مهلت خواسته و عده آمدن بعد اندک مدتی
نمود بعد چندی که داعیه رفتن کاکته مصمم کرد مرید هر هر کاره که مرد عیار و از مدتها کن
عده نظامت عظیم آباد بود به مال کار ناپنی برده همراهی شتاب رای گزید چون
شتاب رای بکاکته رسید لارڈ کلیمف کو بر نربا شاعر جنرل کرنک و مشاهده
فطنت رای او را تکلیف شرکت در انتظام مهمام نظامت فرمود او بنا بر
رفع بدنامی و اظهار استغنائی خود ا دل عذری آورد و سموع نیفتاد و شتاب رای
بخطاب مهار اجلی و بهادری و اضافه منصب پنج هزار می و بیست و پنج هزار روپیه
در ماهه انتراعات نظامت و پنج هزار روپیه در ماهه ذات علاوه جاگیر اتیکه در عظیم آباد
داشت و شرکت باد هیرج نراین و صاحب کالان کو تهی عظیم آباد در انتظام
معاملات و تفویض مهر سیف الدوله ناظم هر سه صوبه مرقی کشته روانه
عظیم آباد شد چون وارد آن شهر کردید از راه دیانت و دانائی بنای انصرام
معاملات و انفصال مقالات را در جائی گذاشت که نه خانه او باشد و نه خانه
و هیرج نراین بلکه قلعه پادشاهی که از قدیم محل اجتماع اهل معاملات و مجمع
دیوانیان و ارباب حاجت بود برای در بار قرار یافت و مقرر شد که صاحبکالان

در وقت معین هاجا آمده بر کرسی خود جلوس نماید و زور و بر دی کرسی او کنند
 طولانی کترانیده یک طرفش دایرج نراین که مدعی نظامت است
 بنشیند و طرف دیگرش شتاب رای و یکیک تکیه برای هر دو
 بکنند هر سند و پروانه که مرقوم گردد و دایرج نراین دستخط بیض بر خاتمه آن
 و شتاب رای بر قفای آن یازیر مهر سیف الدوله بقلم خود کلمه دیده شد
 و رقم زند چون دایرج نراین غرور نظامت و بر اداری رام نراین داشت و
 چند روز خود منفرد در کار با بوده مهر خود میزد و ناظری غیر خود نداشت خیانت
 در کار با بر رویه بر اداری خود می نمود بنامی این چنین طریقه در بار بر طبیعت ادبی
 و شوار آمد اما چاره نداشت بنابراین صحبت همیشه ناپاق بوده نفاق و شقاق
 می افزود و عمده نظامت هم بد و حصه انقسام یافته نصف را توسل بشتاب رای
 بهر سید و نصف دیگر به ستور باد دایرج نراین ماند شتاب رای که کاغذ
 دیوانی ملائمه نموده معلوم کرد که در بند و بست صویجات خیانت بسیار و
 در هر معامله هزاره بالا بالا نذرانه و دایرج نراین است اظهار این امر مناسب ندیده
 مستاجر ان دیگر که با کنجایش نذرانه تعهد نمایند بهر ساند و بد دایرج نراین
 گفت که یا از عمال همین معامله نویسانیده بگیرند یا آنها را معزول نموده اینهارا
 بجای آنها مقرر نمایند چون در هر دو صورت نارسائی یا خیانت دایرج نراین
 بنظهور رسیده موجب رسوائی و وحشت خاطر ادعی شد و در وصول صوبه
 و اغراجات همچون غائله و خیانت بسیار بود شتاب رای مصحوب
 معذرت ان بد دایرج نراین نصیحت نمود که این زر را داخل خزانه به صورتی باید نمود

که پرده از روی کار شمار بنخیزد و مرید هر شریک شتاب رای گردیده چون
از سابق بر وقایق و خفایای امور آگهی داشت کشف استار از روی اسرار
و بیخ زاین میگرد و آن ابله بهمین قدر حقوق که رام زاین بد دستی جنرال
کرک دست راست مورد عتاب عالی جاه گردیده غرق دریای مامت و
هلاکت گشت مشرور و از سخن شنوی بغرا سخ دور افتاده نصایح و مواعظ نمی شنید
و نمی فهمید که انگلیس را این قدر پاس خاطر نخواهد بود که بنا بر قتل برادرش
حاصل صوبه عظیم آباد را بجا گیرد و بدهند بهر صورت این احوال آخر انکشاف
یافته لارڈ کایف و دیگر رؤسای انگلیس رسید اول بمراست پنبه
نفلت از کوش و بیخ زاین کشیده دلالت باطاعت رای و فرمان
شتاب رای دادای باقیات ذمه اش می نمودند او هر بار معاذیر ناموجه
می نکاشت تا آنکه لارڈ کایف را داعیه معاودت بولایت تصمیم یافت
و تجدید عهد و موافق با شجاع الدوله و نتیج بعض امور مخصوص مقدمه راجه بلوند
که از بطش و مهابت شجاع الدوله ایمن نبود ضرور افتاد و شجاع الدوله
را نیز اکثر کار با او بود بنا بر آن موعده ملاقات هم دیگر موضع چهار یافته لارڈ کایف
از کاکته و شجاع الدوله از فیض آباد و میر الدوله از آله آباد سفارت بادشاه
در راجه بلوند از بنارس روانه موعده معین مذکور شدند

* ذکر ورود لارڈ کایف و وزیر میر الدوله و بلوند در مقام چهار

و معاتب شدن و بیخ زاین و اقتدار یافتن شتاب رای *

چون لارڈ کایف ثابت بنک بهادر قریب عظیم آباد رسید مهرا راجه

شتاب رای با استقبال او بیرون رفت و دیر ج زاین هم که همیشه
 خیالهای بیهوده می پخت بدون آنکه فکر برآید از زرای لازم الادای
 ذمه خود نموده مسلک استه ضای لار و پیمان بداعیه استقبال برآمد
 همین که از دور سوار می برد و نمایان شد چون قبل ازین ابلاغ احکام
 بدیر ج زاین کشته بود که بدون ادای زرای باقی برای تلافی نه آید لار و
 برآشفته کسی را فرستاد که رفته دیر ج زاین را از آمدن حضور مجتمع گرداند و نگوید
 که قدمی پیشتر گذارد فرستاده سب الامر دیر ج زاین را بعنف و جبر برگردانید
 و در مجمع عام خفت عظیم عامه حال آن بی عقل و اقبال گردید و شتاب رای
 در آن ملاقات لار و نموده مورد الطاف شد و دیر ج زاین گامهای
 ناگوار مرارت از دست ساقی غرور نوشیده برکشت آخر هر صورت
 زری سرانجام داده بار سلام یافت و لار و جنرال مع شتاب رای
 بموعده شتافت و در ماه محرم سنه ۱۱۸۰ یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری اجتماع
 مشایخ الدوله و منیر الدوله و لار و جنرال و بانند اتفاق افتاد بعد از قبیل و قال
 عفو تقیرات را بجا بیاورند و بست و چهار لکمه روپیه معامله مالکنداریش در سرکار
 مشایخ الدوله و عهد و پیمان محفوظ بودن ادا هر گونه دعا و غضب مقرر شد
 و نقض این عهد بانقض عهد دیگر فیما بین مشایخ الدوله و انگلیس بود انضمام یافت
 و هم عهد و موثیق با وزیر و پادشاه و انگلیس و فیما بین وزیر و پادشاه و با وزیر
 و بانند مجدد و سوگند کشته مرقوم و مختوم گردید و خیافتها و پیشکش تحائف
 بدهد بکر بعل آمد وزیر بعد تماشای قواعد جنگ و تفنگ اندازی سوله اران

ولایتی چند هزار روپیه انعام داده مرضی و برگزید دولت خود را این کردید و را به
 بلوند هم با شیبانه خود رام نکرده اند گشت میرالدوله نیز کامیاب مقاصد نمود
 معاودت نمود را به شتاب رای احوال اختلال معاملات و خیانت
 و نارسائی عمل سابق بالار و ظاهر کرده معروض داشت که وصول این زر
 از دیرج نراین و عمال متوسل ابدون خشنوت متغذرو بسهولت
 میر نیست مناسب آنکه بعد شریف برودن حضور بر شد آباد نواب
 مظفر جنک برای چند روز آمده کارهای اینچار اصعب الامر و الصلاح انصرام
 داده معاودت فرماید لار و ملتومات شتاب رای پذیرفته و اورا
 مشمول عواطف گردانیده عازم بر شد آباد گشت و عدم لیاقت
 و دیرج نراین و عزل او و نصب شتاب رای بالانفراد و الاقتدار و ردول
 مصمم نموده مظفر دستر داشته روانه بر شد آباد کردید

* ذکر برگشتن لار و کایف بکاکته و فرستادن مظفر جنک را

بعظیم آباد و رفتن لار و مذکور بولایت و معین شدن دستر

وریس بگور نری و عروج مظفر جنک و شتاب رای *

لار و کایف بر شد آباد رسیده مظفر جنک را برای تمشیت امور یک

مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد مظفر جنک بعد ورود و بیلبده مرقوم

بر وساده حکومت جلوس نموده عمده دیرج نراین را چشم نمائی و نظربند

فرمود و با برخی از آنها تالیف قلبی نموده استکشاف خیانتها می او نمود

و بعضی از عمال مثل ساهل و محمد تقی خان و محمد اشرف خان کشمیری را در

معرض زجر و توبیخ کشیده ساهیل را زیر چوب و کتک بی آبر و برای
 بقایا متید ساخت و محمد تقی خان و اشرف خان را چهار اجه شتاب رای
 از دام گرفتاریها بر آورده ادای زر زمه آنها را بر در متعبد گردید و دیده ج ز این
 باثبات نیانت و ظهور فتنه ان لیاقت امر خطیر نیابت از قدر و منزلت
 افتاده معزول و زر زمه او از محاصل جاگیرش بله بند گردید باین وجه که تا وصول
 زر سه کار قالی برای مصارف او برسد و باقی همه زر تا ادای باقیات و ائیل
 خزان نظامت گردد مظفر جنگ بعد انزاع از معاملات این صوبه طبل
 رحیل کوفته بر شد آباد رفت و راجه شتاب رای بانفرد و کمال اعتناء بانصرام
 مهمام صوبه عظیم آباد از کونسل کاکابه مامور گشته بکار گذاری پرداخت دستر
 ر نیوان بکار صاعب کالانی کورتی عظیم آباد و مشارکت شتاب رای دستر
 سکس در مرشد آباد بمشارکت مظفر جنگ مقرر شدند لار د کایف بعد
 و لجمعی ازین امور عازم ولایت گشته خواست که از تقصیرات دستر
 شمس الدوله بهادر اگر چیزی به ثبوت و ظهور رسد بار باب ولایت برساند
 و تدارکی که خود در ان کار نموده نیز ظاهر گرداند چون عمل اهل دنیا همیشه احسان
 فراموشی بوده خصوص درین جزو زمان که این الوقت و بنده غرض بودن از
 جمله دانی شمرده بر تبه رواج داده اند که بروداد و اتحاد احدی اعتناء نماند و از
 غرائب آنکه برای کسانیه این شیوه را اختیار می نمایند تر و آنها هم از اعتبار
 ماقطعی شوند و آنها تخمبیق آنها نموده چند روز التفاتی نموده د کار خود کرده بعد از ان
 بنظر قرارست در آنها می نگرند بنا برین اکثر اشخاصی که دست نشان لار د مذکور بودند

با اتفاق شد که کار که با شمس الدوله عداوت داشت طومار تقصیرات او
 درست نموده نویسنده دادند القصد لار و کلیف و جنرال کرنک مستر دریس
 را کورنر و جنرال اسکمت را سالار کل فوج نموده طبل رحیل بولایت
 کوفت و مظفر جنگ از حضور بادشاه که در اله آباد با انکابیان مختلط بود برای
 خود خطاب خانخانان مبارز الیهنک معین الدوله مع مالکی و ماهی و مراتب و
 و شتاب رای خطاب ممتاز الیهنک منصور جنگ برای خود طلبیده معزز
 و مقدر بکام و آرام و عیش و کامرانی زندگانی نمودند و در سنه ۱۱۸۰ الیه هزاره
 یکصد و هشتاد و هجری را به شتاب رای برای ملاقات مستر دریس
 که بتازگی کورنر شده بود عازم کاکته گردید کورنر قوم بخوبی با ملاقاتها نموده بمنزت
 و احترام برگردانید و بی کار با پنین مقرر گشت که شتاب رای در عظیم آباد
 و مظفر جنگ در مرشد آباد و سارست خان در جهانگیر نگر کارهای ملکی هر چه
 موجب دولتخواهی باشند تمام آرنه اما در هفته دو بار آنچه مقرر و تجویز یابد با انکاسنی
 که بشریک کار آنها باشد مفصلاً ظاهر سازند که در همان دور و ز امور منقحه سابقه
 بحضور انکاسنی سطوراً مضایب و جمع و خرج محاصل هر جانب آنگاه دستخط
 انکاسنی مذکور رسانیده بعد سال تمام بدقت خانه کپنی در کاکته سپارد و معاملات
 عدالت که عبارت از انفصال قضایای خلق خدا باشد بیکر است دارد و غه اینکار در
 جز دیاست آنچه مناسب و حق داند فیصل دهد و امور عظیمه در هفته دور و ز بحضور
 نائب و انکاسنی مقرر باشد انفصال یابد و در ضمن آن هم کارها انصرام

می یافت و هم انگلیسین بر راه و رسم معاملات این ممالک مطلع گشته

اشنائی بهم می رسانیدند

* ذکر تقرر ستر الکسندر بعظیم آباد دستر پیچمر بر شد آباد

و وفات سیف الدوله و جلوس نواب مبارک الدوله بر سنده

ایالت صوبه تلمه و عزل روح الدین حسین خان از حکومت پورینه *

در سنه ۱۱۸۳ الی هزار و یک صد و هشتاد و سه ستر الکسندر بجای ستر زبول

در عظیم آباد دستر پیچمر بجای ستر سکس در مرشد آباد معین شدند و از اداعه

همین سال قحط و علت وبای آبله ظهور یافته و هم ماه ذی قعدہ سنه مذکور

سیف الدوله ناظم بنگاله به بیماری آبله درگذشت و این هر دو علت از انوقت

شروع گشته در ماه محرم شروع سال هشتاد و چهارم هجری اشتهاد نموده

تا سه ماه استدا یافت و خلق کثیری هلاک گردیدند و در ماه ذی حجه سنه ۱۱۸۳

یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری نواب مبارک الدوله خلف سیومی

میر محمد جعفر خان بعد وفات سیف الدوله بر سنده ایالت بنگاله جلوس

نمود و تجویز مظفر جنک علی ابراهیم خان بدیوانی خانه او که بالفعل عبارت از

نظامت بنگاله است و بیست و چهار لک روپیه سالیانه در انوقت برای

ناظم از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردیده کار دانی و فیض سانیها به ظهور رسانید و

مظفر جنک که بعض حالات عجیبه و خصایصی غریبه داشت بعد جلوس

مبارک الدوله بر سنده نظامت خواست که کسر شوکت منی بیگم نماید

با آنکه با او هم قبل ازین دوستیها و عهد و پیمانها داشت بایو بیگم مادر مبارک الدوله

و سائط برانکینخته همان قسم عهد و دوداد مخفی پیدا نمود و بیو بیگم را ترغیب
 منازعات با منی بیگم کرده هر دو را در کشمیر بگردانید منی بیگم که زرد جوهر
 بسیار و شعور بقدر لیاقت بوفوری داشت ازین حرکت آزرده گشته
 گفت که مناسب ندید و انعامش نموده خاموشی گزید چند روز اقتدار بیو بیگم
 اندکی روداد و در آن ایام سرداران انگلیسی با اعزّه این ملک نهایت
 محتاط در کمال انبساط بوده مصاحبت بسیار بجا می نمودند و هر آنکس با هر که
 آشنا بود از انگس استکشاف هر امری نموده بر ضوابط و قواعدیکه آگاهی
 می یافت آنرا به تحریر در آورده برای انگلیسیان دیکر ذمیر می نمود تا آنکه آهسته آهسته
 کتابهای نوشته اصحاب انگلیسیه متضمن ضوابط و دستورات این ملک
 صورت جمعیتی یافت و انگلیسیان را بر احوال امور مالی و ملکی اطلاعی دست
 داد حتی که در تنقیح معاملات و تحقیق خیانت و تصرفات عمال برفق و مدارا
 در آمده شروع بمناقشه و مناظره با حکام دست نشان خود و عمه ایشان نمودند
 در روح الدین حسین خان سپهدار جنک حاکم پور نیز چون مرد لاابالی منزهت
 در عیاشی خود رای و ستون با کمال بذل و اسراف غرق در یای عیش
 و عشرت و روز و شب درستی و عفت می بود و عمه نظامت مرشد آباد
 از تأخیر وصول زر مالکنداری ناخوش بوده شکایتها از دوا شدند لهذا
 مظفر جنک تعمیر تأخیر در ارسال زر معهوده پور نیز بحضور ارباب کونسل ظاهر
 کرده سپهدار جنک را تغییر کنایه در ادس و چپت رای را متعبد محالات
 مذکوره گردانید و پنج هزار روپیه در ماه برای سپهدار جنک از کونسل

مقرر گشت چون سالی بر این گشت سوچیت رای هم تغیر و مقید و رضی الدین
محمد خان حاکم آنجا مقرر شد

* ذکر رفتن و ریس کورنر بولایت و احداث اضلاع سه در صوبه ثلثه و امور
شدن دستریت هوشیار جنک در کونسل عظیم آباد *

ادل شروع سال هشتاد و پنجم از مایه دو دوازدهم یادر آخر هشتاد و چهارم دستر
وریس کورنر قاصد ولایت خود گشت دستر کرتیر که تالی مرتبه او بود کورنر
کاکه گشت بعد از ان بمشاهده کمی محاصل و شوق ادراک بجزئیات ضوابط
معاملات ملکه اری رای ارباب کونسل بران قرار یافت که یکی از انجماعت
در مفصل رفته احوال را در یابد که حاکم را بار عیاد و عیار ابا حاکم چه معامله است
عمال بار اجه ۱۰۰۰ میدار ان چه می کنند و آنها بجا کم چه می دهند و کدام رسوم
و ابواب می گیرند و بکدام کدام نام زر نامی سناشند قرعه این کار بنام خارج
دستریت هوشیار جنک بهادر که مردی سزاوار ای و انا با دقایق معاملات فی الجمله
آشنا بود افتاد و اول بصلاح ویناج پور تعیین کردید در انجا رفته بر اکثر امور
آکهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و افران و ارباب کونسل
گردید چون در معاملات بنکاله هم اکثر خیانت و بی انتظامی ظاهر گشت ارباب
کونسل در باره همکنان بدگمان گشته معاملات راجه شتاب رای هم ازین
قبیل دانسته بنای تقسیم اضلاع سه و تعیین ضلع داران و تقرر سه چهار
کس از انکلیه بجای یک کوسایه که با مظفر جنک و شتاب رای
و جنارت خان شریک می ماند گذاشتند و در هر ضلع کونسل مقرر نمودند از انجماع

هو شيار جنگ باسترپالک وصاحب کلان کوشی عظیم آباد و مهاراجه
 شتاب رای کونسلیه ضلع عظیم آباد مقرر شدند و اضلاع سته بدین
 تفصیل انتظام یافت ضلع کلکته ضلع برودان ضلع راج شاهی مرشد آباد
 ضلع جهانگیر نگر ضلع دیناج پور ضلع عظیم آباد و در هر ضلع کونسلیه مقرر گشتند
 * ذکر در دو هو شيار جنگ بهادر وسترپالک در عظیم آباد
 و احوالیکه با مهاراجه شتاب رای و هر صاحبان موصوفان روداد *

چون خبر آمد آمد هو شيار جنگ و بنای کونسل در هر ضلع و عظیم آباد اشتهار
 یافت کسانی را که با شتاب رای دل دگر کون بود امید واریها بهر سید اگر چه از
 حسن سلوک و هو شیاری او چنین کسان در ان ضلع اقل قلیل بوده اند
 اما باز هم چون جمیع طبائع یکسان و سلوک شخص واعد با عالمیان هر چند که اعدل
 ناس باشد بیک وضع نتواند بود لهذا جمعی قاصد التهاب نوا تر فساد شدند
 و راجه مذکور را کر چه دامن عملداری او بلو ش خیانست چند ان آلودگی و در
 مقابل حسن خدمت های او اندک تقصیریکه بعین آمد باشد وجودی و نمودی
 نداشت باز هم بنا بر مخالف قومیت و مباینت لسان و بیگانیت رسوم و
 اوضاع تشویش کونه داشت که پایان کارش بجا کشد تا آنکه هو شيار جنگ
 در رسید مهاراجه شتاب رای تافتوجه با استقبال رفته بعد ملاقات بر فیل
 خود سوار کرده بکامعاودت نمود مردم فتنه جو به ملاقات هو شيار جنگ
 ستافتد و کان تهیج فساد و عناد کشادند چون شتاب رای مرد هو شيار و
 غیور و از آنود کیه با متمدور نفور بود در شیوه متصدیکری نیز مهارت کامل و

کاغذ هر قسم که خواهند میاداشت بجای خود مستقل بوده در هر باب هر قسم
 استکشاف و استفسار که هو شیار جنگ نمود و هر گونه کاغذ که
 درخواست مضایقه و تامل نکرد و بجوای شافی سکت نموده هو شیار جنگ
 را مجال الزام نداد تا آنکه هو شیار جنگ شیفته محامه و نیک رانی و دیانت
 و دانایی ادکشته ابواب مصداقت و اتحاد کشاد هم را بجه نیز از در اخلاص در آمده
 بتقدیم مراسم تواضع و کذرا نیدن هدایا پرداخته از خود خوشنود ساخت و ستر
 الگندر معزول کشته ستر بکل بصاحب کلانی عظیم آباد مامور شد بعد
 چندی او هم معزول کشته بجای ادست بار دل آمد چون ستر بار دل پله
 و وسیله قوی در ولایت و بهره دافرا از شعور و دانایی داشت با هو شیار جنگ
 در نمی ساخت و شتاب رانی را عظمت و شان خود نمائیده ترغیب
 بموافقت و مرافقت خود و اجتناب و استیفاف از اتفاق هو شیار جنگ
 می کرد و همواره عذر عدم تنقیه است هو شیار جنگ در باره خود خواسته میگفت
 که بی جتهی معتول چگونه از ان عزیز تجنب جویم در این صورت صاحب را
 بروداد من چه اعتماد خواهد بود ستر بار دل چون مزاج تنه می داشت بنا بر عدم
 قبول فرمان معتول را تنه بیده آزر دکی می نمود بعد چند روز عماد الدوله ستر
 هشتنگ بهادر جلادت جنگ که در عقل و دانش و تحریر و تقریر نظیرند داشت
 حسب الامر ولایت بکاکته رسید و بار دل را نوید انساک در زمره کمیت
 کرنسل کاکته که عبارت از پنج کس اصحاب کرنسل مدارا که هم نام حل و عقد
 جمیع معاملات کل هندوستان اند رسید حکم رفتن کاکته اصدا را یافت

دبار اول بکلمتہ رفت و ہوشیار جنگ صاحب گان عظیم آباد باتفاق
 چہار کونسلیہ دیکر کردید از انجمنہ بود مستر استونس دست در دست
 ایوان لاومہاراجہ شتاب رای باتفاق اجتماع آراء آنها برای کارہائی
 آن صوبہ می شد

* ذکر ورود عماد الدولہ مستر ہشتنگ بہادر جلالت جنگ

بگور نری کلمتہ بکمال اقتدار و اعتماد و انقلابیکہ در ان زمان اتفاق افتاد *

چون لارڈ کایف بولایت رفت و زلات و تقیرات شمس الدولہ
 در کونسل ولایت مذکور کشت او کہ خود در کمال ہوشیاری و بردباری
 بود جو ابہائی سکت بالمان و ساعیان دادہ بر است ذمہ خود از جمیع
 مآثم و معاصی نمود حسن نیکو کاریہائی خویشن ظاہر ساخت از انجمنہ مکالمات
 کہ از بعضی مستخبران سموع کشتہ این است کہ ساعیان کنہہ کشتہ شدن
 انگلیسیان مقید میر محمد قاسم خان باواسنادی نمودند او در جو اسب کاغذیکہ
 در کونسل کلمتہ انکام آشفتنکی مزاج کونسلیہ بنا بر کشتہ شدن مستر
 امیت و ابرام آہنادر جنگ میر محمد قاسم خان نوشتہ در کونسل افکنده
 بود کہ بالنعل انگلیسیان بسیار در دست میر محمد قاسم خان گرفتارند صلاح
 در مصالحہ است بعد استخلاص انگلیسیان مقید باو باید جناید و کونسلیہ ہی
 دیکر از فرط غیظ و غضب بران این چنین دستخط کردند کہ صلاح و مرضی ما
 جنگ با میر محمد قاسم خان است کو جمیع مقید ان کشتہ شوند شمس الدولہ کاغذ
 مذکور با خود داشتہ اذن جنگ با میر محمد قاسم خان داد و کاغذ مذکور با حیطاط با خود
 می داشت در حضور کونسل ولایت افکنده گفت کہ قصور من است

یا قصور ار با ب کونسل که غالباً سعایت من می نمایند کونسلیه های
ولایت کاغذ مرقوم دید بر رای او آفرین و از ساعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند
و هم از جمله قصورات او که بدگویان در ولایت ظاهر کرده بودند این بود که
تجارت نمک فایده عظیمه داشت داد برای کپنی نکرد بهندیان و اکتفا داشت
شمس الدوله اعتراف بنفوائد تجارت نمک نموده جواب داد که جمیع
انواع فوائد تجارت و ملک برای کپنی است و در انجا مردم هر پنج فرقه که
عبارت از نوکری پیشه کان و اهل عرفه و تجار و مزارعین و محتاجین فقرا و
مشایخ نهایت بکثرت از انجا زیاد از لگوک نوکری اوقات می گذرانند
در عهد کپنی نوکری سواران موقوف گشته و هزاران مردم تجارت بسر
می بردند و کپنی در آنوقت یکی از تاجران بود حاله نوح تجارت بهمه وجوه خاص
کپنی است و نوکری اشرف آنجا که در زمره سواران بود بالمره موقوف
کرد این قدر تجارت را برای خلق آنجا گذاشته ام تا آنها را سد رمقی باشد
و بالمره تمام سکنه آنجا بیزار نبوده از دست نمل شما آنها را کار بجان و کار و
باستخوان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث و فتن
همه مردم دشمن قوم شما نباشند عقلای آنجا این کار را هم پسندیدند و بدگویان را
بنظر استخفاف دیدند الحق این سخن کمال متانت و این رای نهایت
اصابت دارد چه سردری و ملکداری استرضای عموم سکنه آنجا را می خواهد
نه ایذای کل ساکنان آن مکان بعد از آنکه بر بدگویان غالب آمد صلاح ار با ب
ولایت اقتضای آن کرد که الحال هم برای آنجا به از و دیگری نیست لهند اسماحت

و ابرام شمس الدوله را بنا بر انتظام معاملات این ملک روانه نمودند و احکامی
 چند متعاقب او نوشته فرستادند بحسب اقتضای قضایای سوار سوار و در اثنای
 راه چنان مفقود انجبر گشت که هیچ کس در هیچ جا اثری از وی نیافت چون این خبر
 بولایت رسید عقلامی آنجا صلاح چنین دانستند که بالفعل در پله باشمس الدوله
 غیر از عماد الدوله هشتنک بهادر که در آن اوان صاحب کلان ارکات
 و کهن بود احدی برابر نیست همین را بجای او مقرر باید ساخت و حکمی به عماد الدوله
 موصوف نوشته فرستادند که خود را بکلمه رسانیده صاحب حل و عقد
 امور آنجا اند و حسب احکام مندرجه پاکهتی که بنام شمس الدوله رفته نوعیکه بهتر
 داند عمل آورد حکم دیگر بکلمه نوشتند که پاکهته اسمی شمس الدوله مختوم و محفوظ
 بماند تا ستر هشتنک در آنجا رسیده بکشاید و بخواند چون ستر
 هشتنک بکلمه رسید تا سه ماه تالی مرتبه ستر کرتیه که کور نری بود مانده
 روز شب بمطالعه و ملاعظه کاغذات کل معاملات و پاکهته مرسله ولایت
 سر برد چون سه ماه که شاید موعده تغییر می ستر کرتیه بود گذشت و او از آن
 کار ممنوع گشت ستر هشتنک بر کرسی کور نری نشست بعد چند روز
 حکم آوردن نواب مظفر جنک در اجه شتاب رای در پهره به کلمه
 نوشته ستر جان کرام صاحب کلان مرشد آباد و به هوشیار جنک
 صاحب کلان عظیم آباد بخوی فرستاد که دیگری را بران اطلاعی نشد
 * ذکر مقید شدن مظفر جنک در پهره سپاهیان انگلیسی
 در مرشد آباد و محروس کشتن جویلی او معروف به نو ساخت *

ستر جان کرام صاحب کلان مرشد آباد در خانه یکی از اقوام خود شبی طعام
 می خورد که ناگهان نوشته کورز بنام او در همان مجلس رسید او قبل از وقت
 برخاسته بخانه خود رفت در قعه پکتانی نوشت این خبر این از هر کاره بمظفر جنک
 رسید او بپراقتدار یکده داشت گمان انقلاب روز کار نگرده در نشاط باغ خواب
 غفلت نمود ساعتی از شب بود که کپتان مع یک پلتن تلنکه همراه ستر
 اندرسن آمده متصل نشاط باغ استاد اول صبح ستر اندرسن با
 مع دوی از خدمت کاران بر در نواب آمده بملاقات او رفت و ابلاغ امر
 کورز باتایر نموده گفت که کسی را با شما تعرضی خوشونتی در هیچ امر
 منظور نیست اما حکم چنین رسیده چون مظفر جنک دل دوست سرتابی
 نداشت کردن انقیاد فرود آورده بهر چه مامور بود در ضداد کپتان بهره ملازمان
 مظفر جنک برداشت و در هر جا هر مکان بهره های خود قائم ساخت و بآنها
 فرمود که با هیچ کس از ملازمان مظفر جنک و داردان خانه اش هیچگونه خوشونتی
 و پرخاشی نکنند و بزوعی سوء ادبی نسبت بمظفر جنک رواند ارند مگر کسی چیزی
 بجای برد و مظفر جنک از احاطه باغ تنها بطرفی نرود بعد انتظام این مکان یک
 افتن همان پلتن بایک کپنی سپاهی بر خانه مظفر جنک که بنو ساخت
 اش تهار و ارد مردم سرای او همانجا بودند رسیده بر درهای در آمد و بر آمد خانه مذکور
 بهره نداشتند اگر چه با کسی و چیزی تعرض نبود لیکن انقلاب عجیبی رویداد
 و منی بیگم که از مظفر جنک غبار که در دست در خاطر داشت شادمان گشته
 ساعتی شکست او بود اما پاس خویرها که در فطرت و ثبات مزاجی که در

ظاقت دار و فتوت را کار فرما گشته برای نجات مظفر جنگ از ان مهاگک
 مساعی جمیله بتقدیم رسانید و همین قسم بانواب کورنر زهشتنگ نیز یکم
 بوده با جنرال کلاورن ساخت و کاری چند نمود که مجال مردان نبود بعد
 معزولی مظفر جنگ خود مقصدی امور نظامت گردیده مختار و مدارا لمهام امور
 مرجوعه و مربی و اتالیق مبارک الدوله کشت و اعتبار علی خان خواجہ سرای
 ملازم خود را که از غلامان مؤتمن الدوله محمد اسحق خان بود نایب نظامت
 مبارک الدوله گردانید و بمشورہ او مبارک الدوله رابع مادرش بیو بیگم بقا بو
 و اختیار خود آورده بیو بیگم را با آنکه منی بیگم پرورده پدرش بود مع مبارک الدوله
 نهایت دست نگر خود و بی اختیار محض می داشت

* ذکر رفتن مظفر جنگ و شتاب رای در پره
 سپاهیان بگلکنه و معزول شدن هر دو از نیابت
 و آمدن سر رشته ملکہ اری بدست انگلیسیان *

مظفر جنگ در پره انگلیسی بین الخوف و الراجا بود که حکم دویم از کورنر
 هشتنگ بهادر در باب ارسال او بگلکنه بجان کرام صاحبگان مرشد آباد
 رسید صاحب موصوف مظفر جنگ را تاریخ بست و سیوم شهر محرم
 سنہ ۱۱۸۶ یکزار و یک صد و هشتاد و ششش بجزی در پره بطوریکه بود روانہ
 کاکنه نمود خلقی کثیر بنا بر زمانہ سازی با مید آنکه شب حامله است فردا چه زاید
 تا پلاسی مشایعت نموده برگشتند و برخی بردیکران تقدم بسته تا بگلکنه رفته
 روزی چند مانده احوالش در کمال اختلال دیده باز آمدند مگر زمره از متوسلانش

همراه مانند کلکته که دریای قنرئی است بی پایان و شهر است ناپرسان
 چون مظفر جنک مور و عتاب کپنی بود زیاده تر بی التفاتی نموده جواب
 و سواش را در التوا کذا شدند و ستر جان کرام که با مظفر جنک آشنا
 و از شتاب رای بیگانه بود حمایت مظفر جنک متعذر دیده بیاس
 دوستیهایی او را چه مرقوم را با آنکه شاید در باره او از ولایت حکمی نرسیده
 بود در بلای مذکور مبتلا گردانیده همین حکم در باره شتاب رای نیز بعظیم آباد فرستاد
 و شیار جنک در باره او این قدر رعایت کرد که اظهار این حکم نکرده تا کیه
 روانه شدن بکلکته نمود و این معامله ظاهر برای او در او آخر ماه صفر سال مذکور
 روی داد و فاصله یکماه در معامله او و مظفر جنک اتفاق افتاد و شتاب رای
 بسواری بجزیره برای کلکته گردید و شیار جنک یک کپنی سپاهی برای
 محافظت همراه راجه تعیین کرده صوبه دار کپنی مخفی مامور شد که از حد ضلع عظیم آباد
 بیرون رفته بر بجزیره سواری او سایه دار ملازم بوده هیچ گونه استخفاف در
 ادب سلام و امثال فرمان جائز نداشته تا بکلکته رساند راجه موصوف
 بکلکته رسیده در منزلی که معمول کشت منزل نمود و جواب و سوال هر دو
 در کونسل در پیش شد آخر بار باب کونسل عظیم آباد و مرشد آباد
 حکم کونسل و الا متضمن عزل شتاب رای و مظفر جنک از کارهای خالصه
 که عبارت از بند و بست ملک و تحصیل خراج بادشاهی است و مامور
 شدن از باب کونسل هر دو جا بکار مذکور رسید و شیار جنک روز دیگر
 حکم بانضمار اعیان شهر و ارکان در باره در قلعه شاهی داده خو مع کونسلها

در مجله نشست و حکم نامه کونسل کاکته را ترجمه بفارسی نموده برآمد و در
 عین بار عام منشی سراج الدین محمد خان ترجمه مذکوره را حسب الاشعار بسانک
 بنده خوانده بکوش حاضران رسانید مضمون اینکه چهار اجه شتاب رای را
 از کار دیوانی خالصه شریفه معزول دار باب کونسل عظیم آباد را بران
 کار منصوب نموده شد باید که عمال محالات خالصه بصاحبان مذکور رجوع
 نموده حسب الامر آنها بعمل آرند و چهار اجه سطور را در امور نظامت بحال و
 برقرار داخند از ان باز صاحبان کونسل در کار های خالصه بالا نفراد و الاستقلال
 بلا مشارکت نایب هند و ستانی می پرداختند اگر چه پیشتر ازین هم
 بعد فوت میر محمد جعفر خان اصحاب انکاسیه مختار بوده اند اما فی الجمله اختیار
 مظفر جنک و شتاب رای هم می داشتند و از ابتدا ای در دستر هشتنک
 بهادر کورز که سنه ۱۱۸۶ یکصد و هشتاد و شش هجری بود در
 معاملات مالی و ملکی از هند بیان نه کسی نایب و مختار و نه شریک صاحب
 و اعتبار ماند مگر مقصدی چند از عماله و اتباع مظفر جنک و شتاب رای نوگرسر شده دار
 و تابع از باب کونسل مرشد آباد و عظیم آباد مقرر شدند و در کاکته پسر
 و دل بهرام نبیره جانکی رام مهابت جنکی بنام دیوان خالصه و در حقیقت تابع
 مترد و کریل و هر انکاسیه دیوان خالصه باشد مقرر گردید

* ذکر رفتن کورز هشتنک بر شد آباد و باز آمدن بکاکته و در ایی یافتن و بحال
 شدن شتاب رای در رفتن کورز مذکور به بنارس و باز آمدن بکاکته و وفات
 یافتن شتاب رای و مترد شدن گایان سناکه به سرش بجای پدر و سوانج دیگر *

بعد رسیدن مظفر جنک و شتاب رای در گرفتاری پیره انگلیسی بگالته
 عماد الدوله کور نزد شتابک بهادر برای انتظام معاملات آراوه نهضت
 بر شد آباد نمود و در اواخر ماه ربیع الاول سنه ۱۱۸۶ یک هزار و یک صد و هشتاد و
 شش بابخی از ارباب کسیت کالته وارد مرشد آباد گردید و دو ماه و چند روز
 در آنجا بوده بدست معاملات و عزل و نصب عملهای متوسلین مظفر جنک
 نوعیکه مناسب بود بعمل آورد و در ماه ارباب نظامت مع ناظم که سابق بیست
 و چهار لکهر و پیره بود شانزده لکهر و پیره مقرر نمود و منی یکم بجبهت آنکه مبارک الدوله
 حدیث السن بود مختار مصارف مبالغ برای کار خانات امارت و در ماه
 مردم واجب الرعایت گردید و همین قسم وجهی قایل برای بعض مردم
 عظیم آباد غیر مواجب نائب انجامعین کشت کور نزد کور بعد انقراض از جمیع امور
 ششم یا شانزدهم جمادی الثانی سنه مذکوره راهی کشته بگالته رسید و حکم با حضار
 مظفر جنک و شتاب رای در کسیت نمود در یک کونسل شتاب رای
 و در کونسل دیگر مظفر جنک برای جواب و سوال خود باقی رفتند چون
 شتاب رای کاغذ منقح و دامن از آلودگیها پاک داشت و برای او معاندیکه
 محل امورش تواند شد نبود جواب و سوال او نسبت بمظفر جنک
 زود انفسال یافته مخلصی او ببراءت از جمیع زلات متهمه و مظنونیه در مدت
 مکالمه و مناظره یکسال و چند ماه میسه آمد کور نزد جمیع ارباب کسیت عذر خواهی
 و مهربانی نموده و شفته متضمن ظهور دولت خواهی و عدم ثبوت خیانت نوشته
 ما و تفویض کردند و خلایع فاخره بر قامت لیاقتش پوشانیده علاوه آن فیل و جواهر

عظا فرمودند و بدستور سابق شریک کونسل عظیم آباد گردانیده مرخص نمودند
تا زمان مذکور هوشیار جنگ از کار عظیم آباد موقوف گشته بکالکته آمده
سترهست بجایش مقرر گشته بود و چهارم شتاب رای بنا بر فرط
غیرت و ناسوافتت آب و هوای کالکته بعارضه ضعف معده بیمار شده منجر
باسهال گردیده بود که رخصت یافت چون بعظیم آباد رسید از شدت
مکاره بیکه عوض مراحم معموله در جلدوی نیکو خدمتیهادید از جیات خود استکراهی
بهم رسانید و قضای معهود او هم رسید و در مرض اسهال افراطی پدید آمد
و مزاجش بساکولات غیر مناسب راغب گردید و دای مولوی فیض علی
و غیره اطباء یونانی و هندی و علاج و اکثر انگلیسی مفید نمی افتاد تا آنکه عمادالدوله ستر
هشتنگ بهادر برای ملاقات شجاع الدوله قاصد بنارس گشت و در
آخر ماه ربیع الثانی یا شروع جمادی الاول سنه ۱۱۸۷ یک هزار و یک صد و
هشتاد و هفت بجزری بعد چند روز از ورود شتاب رای بعظیم آباد رسید
و قاصد بود که چهارم مذکور را همراه کیر داد که بر جناح سفر آخرت بود عذر
بیماری نموده تن برفاقت درنداد کورنر و روز در عظیم آباد مانده به بنارس
رفت و باشجاع الدوله ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال
داد و اسطه جواب و سوال و ملاقات چیت سنگه پسر راجه بلوندر میندار
بنارس که پدرش باندک مدتی قبل از ورود کورنر مرد بود باشجاع الدوله
گردید و بنای راجه ادراسه حکام داده تهیه معاودت بعظیم آباد نمود درین عرصه
در ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۸۷ بجزری یک هزار و یک صد و هشتاد و هفت راجه

شتاب رای ازین عالم در گذشت عقائد او و پسرش الکرچه مطابق
 نبودند بلکه طرف اسلام غالب داشت اما بنا بر استرضای اقارب و اقوام
 و مصالحت‌هایی دیگر موافق مشرب نبودان حدش را در آتش سوختند کورنر
 بعظیم آباور سیده و معدود ایام توقف در زیده بمقتضای فتوت و مردت
 راه کایان سکنه پسر راجه مذکور متوفی را اگر چه لیاقت این منصب باعتبار
 حدت سن و سال نداشت بکارهای پدرش مامور گردانید و جاگیرات
 و در ماهه بد سوز بحال داشته علاوه آن وجهی برای زن شتاب رای مادر
 کایان سکنه افزود و اما بیست و پنج هزار روپیه در ماهه نظامت آنجا موقوف گشته
 و چنانکه مناسب دانست با اختیار کونسلیه ناکذاشت و در ماهه مردمان را
 اندک کم دییش نموده تنخواهش بر کونسل و خزانه خالصه نمود و خود بجلست
 تمام بکامته نهجت فرمود

* ذکر رائی یافتن مظفر جنک از گرفتاری

و بسر بردن زمانی مدید در کاکته بامید داری *

مظفر جنک در آن گیر و دار نهایت مضطرب بی یار گشته بود چه اکثر عمده اش
 خائن و خود متهم بیخبری بود دیوان خانه او که امرت سکنه بود نهایت
 تنگ ظرف و بر دولت خود مغرور و از ارباب فطنت و دیانت
 نفور و در کار محاسبه دانی و کاغذ فیهی بی شعور و دیگران از دست تند خوئی
 و تیغ کوئی مظفر جنک در فغان بودند درین وقت هر یکی راه خود گرفت
 و خاصی خود دست امرت سکنه بحیله و تخویف اظهار بعض اسرار که بر آن